

متن پرسش

سلام علیکم باتوجه به کمبود وقت ارزشمند حضرت عالی اگر مقاله زیر را اصلاً نخوانید هیچ ناراحت نمی شوم در مقاله زیر حاصل چندین سال شاگردی محضرتان را به قلم آورده ام. دعایمان کنید ابتدا باید دانست که این سطور به قلم یک طلبه ای علوم دینی نگارش یافته است. ذکر این نکته از آن روی ضروری می-نمود که انسان ها عمدتاً از چنین فرصت هایی استفاده می-کنند تا دغدغه های شخصی خود را بروز دهند و حاصل تأملات خود را به محک عقل جمعی بگذارند و شاید بازخوانی دغدغه های شخصی یک طلبه برای عموم ملال آور باشد. طهارت خون و روح مطهری (رض) باعث شده است که هر سال در این ایام عرصه ای فراخ مهیا شود تا بعضی چون نویسنده همین سطور از خواب خرگوشی خود بیدار شوند و ذهن خسته خود را متوجه آرمانی کنند که امثال حضرت ایشان تمام حیات خود را صرف اندیشیدن حول مسائل آن کرد و آن چگونگی اجرای دین و به ظهور رساندن آن در جامعه بود. به راستی چگونه باید در مقابل قدسی زدایی امروز قد علم کرد و آرمان های الهی را در قلوب مسکن داد این بزرگترین دغدغه ای یک مبلغ دینی است و سؤال بعدی اینکه جواب این سؤال را باید از چه کسی پرسید. اعتقاد نگارنده این است که بهترین مرجع برای پاسخ به سؤالات فوق همان است که ما طلبه ها همواره مردم را به التزام به آن سفارش می-کنیم و عجیب است که تا به حال کمتر به کار خودمان آمده است یعنی سلوک رفتاری و شیوه پیامبران الهی. اگر بپذیریم که بزرگترین دغدغه طلبه چگونگی تبلیغ معارف پیامبران الهی است بیشترین کوشش او نیز باید مصروف التزام به شیوه تبلیغی این بزرگواران شود. کوشش قلمی نگارنده در این مقال مصروف بیان دو مطلب شده است. ابتدا کوشیده ام شیوه تبلیغی مورد نظر خود را با استناد به آیات قرآن ارائه دهم و در گام بعدی طبعاً باید به انتقاداتی که در بادی امر به نظر می-رسد پاسخ گفت. اما در بیان مطلب اول به نظر می-رسد سلوک تبلیغی انبیاء الهی حداقل بر پنج رکن اساسی استوار است: ۱. توجه دادن مردمان به اعیان خارجی و پرهیز از مفهوم-گرایی ۲. مخاطب قرار دادن قلوب مؤمنین به جای ذهن و عقل جزئی آن ها ۳. تأکید مکرر بر داشته های فطری ۴. دل بستن و عزیز داشتن مؤمنان و ترک جدال با کفار ۵. دلسوزی فوق العاده و ایثار مثال زدنی بدون هیچ گونه چشم داشت مالی آنچه در سراسر دعوت برگزیدگان الهی به صورتی نمایان مشخص است توجه دادن مردمان به اعیانی است که به صورت «بی-واسطه» و «حضوری» درک می-شوند، در مقابل توسل به الفاظ و مفاهیمی که پل ورود مخاطب به دنیای انتزاعیات کمتر واقعی و مشوش به اوهام است. این اعیان البته می-توانند افاقی یا انفسی باشند اما صفت «درک بی-واسطه» و «حضور بودن» در همه آن ها ثابت است. احصای

تمام آیات متذکر این معنا در مقاله ای اینچنینی دشوار است از این رو در زیر تنها اندکی از آن همه آمده است (رعد/۴-۲، انعام/۱۲و۹۹، بقره/۱۶۴، واقعه/۷۲-۶۳، شعرا/۲۹-۲۳) اگر به دیده انصاف در مضمون این آیات نظر بیفکنیم ناگزیر اذعان می‌کنیم که گویی پیامبران اعیان خارجی را آینه ای برای تجلی توحید در قلوب مردمان قرار داده‌اند و همواره از بازی با الفاظ انتزاعی که حداقل تا دو مرتبه از وجود عینی دورند اجتناب می‌کرده‌اند. خوب است همین‌جا به اشکالی معروف پاسخ دهیم و آن اینکه این شیوه تبلیغ برای اکثریت عامی کاربرد دارد و انکار نمی‌توان کرد که در بافت طبیعی یک جامعه کم نیستند افرادی که عقولی کلی نگر و روان‌های شکاک‌تر دارند. بهترین تقریر این اشکال را نویسنده ای کاردان در کتاب بسیار پرفروش خود اینگونه آورده است: «از یک نظر می‌توان راه‌های خداشناسی را به راه‌هایی تشبیه کرد که برای عبور از رودخانه ای وجود دارند بعضی از آن‌ها مانند پل چوبی ساده‌ای است که روی رودخانه کشیده شده است و عابر سبک‌بار می‌تواند به آسانی از آن بگذرد و به آسانی به منزل مقصودش برسد. بعضی دیگر مانند پل‌های سنگی طولانی، از استحکام بیشتری برخوردار است ولی راه را طولانی‌تر می‌کند و بالاخره بعضی مانند راه‌های پر پیچ و خم و دارای فراز و نشیب‌ها و تونل‌های عظیم است که برای عبور قطارهای سنگین ساخته شده است. انسان‌هایی که ذهن سبک‌باری دارند می‌توانند به صورت خیلی ساده خدا را بشناسند و به بندگی او بپردازند. اما کسی که بار سنگینی از شبهات را به دوش می‌کشد باید از پل سنگی عبور کند و بالاخره کسی که خروارها بار شبهه و وسواس را با خود حمل می‌کند باید راهی را طی کند که دارای زیرساخت‌های محکم و استوار است.» ایشان سپس برهان نظم را جز راه‌های ساده شناخت خدا منظور می‌دارند و کلام و فلسفه را راه‌های رویارویی با گروه دوم و سوم می‌شمارند. فارغ از نگاه ارزشی متن فوق، باید گفت تمسک به قرآن جای هیچ شبهه ای را باقی نمی‌گذارد که به تحقیق رویکرد حضوری و رجوع متفکرانه به آثار صنع حضرت باری تعالی بر شیوه تذکر اولی‌الالباب یا صاحبان عقول متعالی (ترجمه مورد پسند نگارنده برای این واژه) سیطره ای تام دارد. برای نمونه بنگرید به (آل عمران/۱۹۱-۱۹۰، زمر/۲۱). به سخن دیگر اولی‌الالباب واقعی به جای تفکر در رابطه میان الفاظ و اعتبارات ذهنی، در متن واقع نظر کرده و به جای مشغولیت‌های کسل کننده ای انتزاعی، روح و جان خود را از شراب وجود عینی سیراب می‌کنند. حافظ که خود از جمله ای اولی‌الالباب است در تأکید نگاه اول و خردداشت منظر دوم فراوان سخن گفته است. بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت کنار آب رکن‌آباد و گلگشت مصلی را *** سبز است در و دشت بیا تا نگذاریم دست از سر آبی که جهان جمله سراب است *** بخواه دفتر اشعار و راه صحرا گیر چه وقت مدرسه و بحث کشف و کشف است حال وقت آن است که دلیل این شیوه تبلیغی را پیگیری کنیم. حقیقت این است که پیامبران به درستی متوجه بودند که خدای ذهنی که از پس استدلالات پیچیده منطقی سربرآورده است هیچ‌گاه نمی‌تواند به شور بندگی که هدف آفرینش بندگان است (ذاریات/۵۶) بینجامد. واجب الوجود فیلسوفان حتی اگر واجب الوجود در جمیع جهات باشد به سختی می‌تواند به مناجات‌های

قلبی شکسته گوش فرا دهد و همنشین قائمین و ذاکرین شبانگاه باشد. در حقیقت استدلالات ذهنی خدایی ذهنی را تصویر می‌کند که هنوز «قائم به من» است و با کمترین بی‌توجهی «من» گویی که اصلاً نبوده است حال آنکه هم موجودات خارجی فریاد می‌زنند که ما قائم به اوئیم ولا حول ولا قوۃ الا بالله. از همین روست که جلال‌الدین بلخی بزرگ، در ادبیات زیر ما را از گرفتار آمدن در نام و نام‌گرایی برحذر می‌دارد. هیچ نامی بی مسمی دیده‌ای یا ز گاف و لام گل گل چیده‌ای نام بردی رو مسمی را بجو مه به بالا بین نه اندر آب جو تا قیامت گر کسی می‌می‌کند تا ننوشد باده مستی کی کند نام فروردین نیارد گل به باغ شب نگردد روشن از نام چراغ مبلغین امروزی ما بعضاً توفیق خود را در این می‌بینند تا با حفظ الفاظ و اصطلاحات پر طمطراق در هر جدال فکری، شبهه‌های ذهنی مخاطبان خود را به کلی حل کنند- اگر نگوئیم شخصیت مخاطب را منحل کنند- تا او راهی جز پذیرش بی قید و شرط واجب الوجود نداشته باشد در حالی که با نظر به آیات قرآن متوجه می‌شویم که همه‌ی پیامبران حتی در برخورد با دهری‌ترین افراد به جای توسل به مفاهیم ذهنی، تأکید بر داشته‌های فطری آنان را در نظر داشته‌اند. پیامبران الهی هوشیارانه متوجه بودند که انسان‌ها حتی اگر بنا بر شرایط پیرامونی به دهری بودن سوق یافته‌اند اما هنوز انسانند و با خصوصیت «فطرت» هویت می‌یابند. سعی می‌کنم در تحلیل آیه زیر منظورم را روشن کنم. در آیه ۲۴ سوره جاثیه پیامبر با افرادی روبه‌روست که به ظاهر اصولاً مبدأ و معادی را باور ندارند و از آیات بعدی به دست می‌آید که در مقابل تذکر پیامبر به زنده شدن آن‌ها پس از مرگ، زنده شدن پدران مرده خود را درخواست می‌کنند. اما آنچه در این مکالمه جالب است اینکه پیامبر با علم به موضع آن‌ها در مقابل معاد در مقام محاجه هنوز بر معاد تأکید دارد درحالی که به ظاهر ابتدا باید معاد را برای آن‌ها اثبات کند اما در بدو امر و بدون هیچ استدلالی بیان می‌دارد که: «خداوند شما را زنده می‌کند سپس بمیراندتان سپس گرد آورد شما را به سوی روز رستاخیز که نیست شکی در آن». این رویکرد تا آیه ۲۸ همچنان ادامه دارد. در برخورد اولیه شاید اعتراض کنیم که این شیوه درستی نیست و یک مکالمه علمی و درست هنگامی شکل می‌گیرد که دو طرف با درک موضع طرف مقابل، او را به شیوه‌ی درست اندیشه رهنمود کنند اما می‌بینیم که پیامبر با علم به عدم باور آن‌ها به معاد، در مقام محاجه همچنان بر معاد تأکید دارد و این نکته باعث سردرگمی می‌شود. اما به نظر می‌رسد کلید رهایی از این سردرگمی همان است که در بالا آمد و آن اینکه پیامبر حکیم به خوبی بر همه زوایای روح آدمی تسلط دارد و می‌داند که توجه بر معاد با سرشت هر انسان گره خورده است و از آنجا که او تنها یک مذكر است، تنها باید توجه آن افراد را از امور پیرامونی مزاحم که باعث این نتیجه باطل شده است منصرف کرده و به حقیقت و فطرت خود که ذات هر یک از آن‌ها به آن قائم است متوجه کند. این شیوه تبلیغی پیامبران را می‌توانید در جای جای قرآن و در برخورد آن‌ها با کافران امور فطری دنبال کنید. و لذا پیشنهاد می‌شود در حوزه‌های علوم دینی در کنار جد و جهدی که برای فراگیری علوم مفهومی به عمل می‌آید عرصه‌ای برای مطالعه روح آدمی و قوانین البته پیچیده آن نیز فراهم

شود. زیرا مطالعه و تسلط بر صرف و نحو و بلاغت یا اصول و فقه و تفسیر را از رشته‌های دانشگاهی نیز می‌توان انتظار داشت، اما روح‌شناسی اسلامی یا معرفت‌النفس الهی شاید تنها در انحصار مدرسه‌های علوم دینی باشد. اما دومین منشاء به ظهور رسیدن اشکال مذکور اشتباه تحلیلی مستشکل در گزینش مخاطب تبلیغ دینی است. به راستی یک مبلغ انرژی و وقت خود را باید مصروف چه مخاطبی کند؟ آیا می‌توان انتظار داشت که پس از چندین سال تبلیغ مستمر معارف الهی قلوب همه انسان‌ها مؤمن شود و رذالت و ناپاکی به کلی از هستی رخت بربندد؟ آیا هدف خداوند از ارسال رسولان خود همین بوده است یا آنکه سنت الهی به گونه دیگری رقم خورده است. از آیات قرآن برداشت می‌شود که گروهی از آدمیان در مقابل هیچ نشانه‌ای خاضع نیستند و ایمان نمی‌آورند (انعام/۱۱۱ و ۱۱۲) پیامبران همواره آن‌ها را تذکر می‌دهند و آن‌ها مغرورانه به همه تذکرات پشت می‌کنند گویی که آن را نشنیده‌اند اما شیوه برخورد انبیاء برای مبلغین امروزی مملو از عبرت است. آن‌ها پس از تحمل مرارت‌های فوق طاقیت خطاب می‌شوند: «ما کتاب را بر تو نازل نکردیم تا به سختی بیفتی» (طه/۲) و یا: «نزدیک است از غم آن‌ها خود را هلاک کنی» (کهف/۶) و در نهایت: «ذره‌م فی خوضهم یلعبون، آری آن‌ها را رها کن بگذار با فرورفتگی خود بازی کنند» (انعام/۹۱) در آیات دیگر اصرار بر مؤمن کردن آن‌ها را از جهالت می‌داند (انعام/۳۵). جان کلام این است که این قرآن همانگونه خود متذکر است تنها متقین مؤمن به غیب را هدایت می‌کند (بقره/۲ و ۳) و ذاکرین و خاشعین در غیب را انذار می‌دهد (یس/۱۱) و شفای قلوب مؤمنین است. و البته غیر اینان را مساوی است که اندرز دهی یا ندهی (بقره/۶). حال اگر آخوند مسلمان که وظیفه‌اش بسط معارف قرآنی در قلوب مؤمنین است وقت خود را صرف جدال با کافران گریز پای از خشوع کند آیا راه را به درستی پیموده است؟ سعی بلیغ نگارنده تا بدین جا بر آن بود که از استعمال صریح واژه «فلسفه» اجتناب کند اما برای گریز از پیش‌داوری‌های جمعی که هر گرایش ایمان‌گرا را عقل‌گریز و ضد فلسفه خطاب می‌کنند ناچارم به دیدگاه خود در این مورد اشاره کنم. صراحتاً اعلام می‌کنم که با توسل به فلسفه برای تبلیغ دین مخالفم اما اعتقاد جازم دارم که پس از پذیرش و خضوع در مقابل دین الهی، در مقام سیر نفس در مقامات عالیه وجود، فلسفه کارایی تام دارد. توضیح آنکه از آنجا که تکامل نفس آدمی در گرو تکامل تمام قوای آن است پس قوه‌ی عاقله نیز با فلسفه به تکامل خود دست می‌یابد و لذا کسب فلسفه نه برای رویارویی با خصم که برای اشتداد وجودی خود طالب آن بکار می‌آید و از این رو رویکرد ابزاری کنونی به فلسفه خار داشت این علم شریف است که علوم بالذات مطلوبند. والسلام

۱۴/۱/۹۰

متن پاسخ

باسمه تعالی؛ علیک السلام ۱- حقیقتاً بنده وقتی مقاله‌ی شما را خواندم بسیار به شعف آمدم و چندین بار در حین مطالعه‌ی آن بی اختیار گفتم «أحسنتم» به‌خصوص آن‌که متوجه‌اید با نظر به جنبه‌ی حضوری عالم و آدم، اعیان ثابت‌های آن‌ها مظهر اُنس با خدا هستند، و از این طریق تحولی در مسیر

تبلیغی ما از دین پیش می‌آید و علاوه بر آن چقدر خوب متوجه‌اید نباید با نگاه وجودی از تفکر فلسفی غافل شد و از جمع بین عقل و قلب خود را محروم نمود. ۲- در قسمت سلوک تبلیغی انبیاء «علیهم‌السلام» در قسمت چهار موضوع ترک جدال با کفار را مطرح نموده‌اید، منظور شما را نفهمیدم در حالی که ما مأموریم به جدال احسن با کفار، تا ثابت کنیم سخنان آن‌ها مبنای عقلی و علمی ندارد و از این طریق تأثیر فرهنگی آن‌ها را از بین ببریم. ۳- بنده توصیه می‌کنم رفقا این مقاله را مطالعه و مباحثه کنند. موفق باشید